

بررسی جایگاه عقل و نقد عقل‌ستیزی در عرفان کارلوس کاستاندا

امیر پژوهنده*

داوود فاضل فلاورجانی**

چکیده

یکی از مکاتب عرفانی معاصر که در قالب عرفان‌های طبیعت‌گرا دسته‌بندی می‌شود، عرفان سرخ‌پوستی است که توسط کارلوس کاستاندا در قالب دوازده جلد کتاب معرفی شده است. از جمله آموزه‌های مهم این عرفان، نفی خردورزی است. از منظر کاستاندا خرد و منطق مانع سلوک است؛ از این رو انسان برای رسیدن به معرفت عرفانی باید معرفت عقلانی را به کناری نهد و راه دل را در پیش گیرد. در این مسیر برای توجه شخص به معنویت و از بین بردن ذهنیات پیشین، از گیاهان توهم‌زایی استفاده می‌شود که برای آن‌ها خاصیت معرفت‌بخشی قائل‌اند. از اشکال‌های مهم این عرفان عدم قابلیت ارزیابی پیشینی گزاره‌های عرفانی است که مبتنی بر نفی ارزش معارف عقلی است؛ چنان‌که کاستاندا با تعطیل عقل در جست‌وجوی جایگزینی است که آن را در توهم می‌یابد. کاستاندا در توصیه به کسب معرفت از راه دل، آن را نه در امتداد عقل که مقابل آن می‌داند و قائل به تعارض این دو معرفت است. در این مقاله تلاش شده است با روش تحلیلی مبتنی بر اندیشهٔ اسلامی و با توجه به رویکرد خردستیز کاستاندا، جایگاه عقل در عرفان او بررسی شود؛ عرفانی که بنیاد خود را نه بر پایهٔ معارف عقلانی-برهانی که بر مبنای گزاره‌های عقل‌ستیز بنا نهاده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** عقل، عرفان سرخ‌پوستی، عقل‌ستیزی، عرفان طبیعت‌گرا.

* دانشجوی دکتری مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، نویسنده مسئول، apn.m1372@gmail.com

** استادیار مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، mdfazel20@chmail.com

۱. مقدمه

عرفان از عرف به معنای شناخت (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ۲۳۳) و علم گرفته شده است و در لغت، به نوعی شناخت و بینش اشاره دارد؛ یعنی شناختن چیزی با تفکر و تأمل در آثار آن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۶۰) که اخص از علم است؛ یعنی هر معرفتی علم است اما هر علمی معرفت نیست، زیرا علم به شیئی می تواند با رؤیت آن همراه باشد ولی گاهی علم به شیء با رؤیت مستقیم آن اتفاق نمی افتد بلکه با دیدن آثار و ویژگی های آن ممکن است، مانند علم به خداوند که با رؤیت خداوند حاصل نمی شود بلکه با دیدن آثار خداوند بدون ادراک ذات خداوند، معرفت حاصل می شود؛ از این رو در مورد شناخت خداوند می گویند: «فَلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ»: یعنی شناخت خداوند از روی آثار او نه ادراک ذات او. در مقابل، درباره خداوند نمی گویند که خداوند به چیزی معرفت پیدا کرد بلکه می گویند علم پیدا کرد؛ بنابراین می گویند: «اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا» نه اینکه «يعرف كذا» (همان: ۵۶۱). اما عرفان در اصطلاح به نوعی از شناخت گفته می شود که برتر از شناخت حسی و عقلی است که با انجام اعمالی که سیروسلوک نام دارد نصیب انسان می گردد (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۲۵).

بنابراین وقتی عرفان به معنای شناخت با تفکر و تأمل است، می توان عرفان ها را به دو دسته تقسیم کرد: عرفان های خدا باورانه (Theistic) و عرفان های خدا ناپاورانه (Atheistic). از جمله عرفان های خدا ناپاورانه، عرفان های طبیعت گرایی هستند که توجهی به خداوند، روح و معنویت ندارند. در مکاتب طبیعت گرا «معنویت به معنای پذیرش نیروی برتر و محیط بر پدیده های مادی طبیعی است که در تمامی مظاهر طبیعت جریان دارد» (مظاهری سیف، ۱۳۸۷: ۱۰۰). بنابراین در این نوع از عرفان ها متعلق شهود، وحدت روح طبیعت و فنای نهایی سالک در نیروی طبیعت است (همو، ۱۳۸۶). عرفان سرخ پوستی، از این دست عرفان است که کارلوس کاستاندا معرفی کرده و رواج داده است. در این نوع عرفان «هیچ سخنی از خدا، قیامت و وحی نیست. این عرفان را می توان ساخته اندیشه بشر دانست که از آموزه های آسمانی ادیان بی بهره است» (ملکیان،

۱۳۸۶: ۹). بنابراین غایت در عرفان طبیعت‌گرای سرخ‌پوستی «پیوستن یا به عبارت دیگر فنا شدن در نیروی طبیعت و متجلی ساختن آن به‌صورت اقتدار در زندگی و مرگ است» (مظاهری سیف، ۱۳۸۷: ۳۷۵).

این عرفان دارای آموزه‌ها و اصول مختلفی است که بررسی آن‌ها می‌تواند ما را در فهم و نقد چنین عرفانی یاری رساند. از اصول و شاخصه‌های مهم این عرفان، عقل‌ستیزی است. در توضیح باید گفت هرچند عقل در برخی عرفان‌ها مانند عرفان اسلامی در مراحل از طریق سلوک توانایی داوری درباره برخی گزاره‌ها را ندارد، این موضوع به‌ویژه در عرفان اسلامی به‌معنای عقل‌ستیزی نیست بلکه آموزه‌های عرفان اسلامی، با تقسیماتی که ارائه می‌شود، در زمره آموزه‌های عقل‌گریز قرار می‌گیرد. این درحالی است که عرفان سرخ‌پوستی کاستاندا بر پایه عقل‌ستیزی و دوری از منطق بنا شده است، زیرا یکی از اصول آن مانعیت عقل در مسیر سلوک است؛ چنان‌که برای گیاهان توهم‌زا خاصیت معرفت‌بخشی قائل است. از آنجاکه عقل‌ستیزی مشکلاتی ازجمله بی‌هویتی، شکاکیت و نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی را به دنبال دارد، لازم است جایگاه عقل در این عرفان، نقد و بررسی گردد. در این مقاله با استفاده از برخی از مهم‌ترین آثار کاستاندا نظیر حقیقتی دیگر،^۱ هنر خواب‌بینی،^۲ سفر به دیگرسو،^۳ آموزه‌های دون خوان^۴ و چرخ زمان^۵ به بررسی نقش عقل در عرفان کاستاندا پرداخته شده است.

شایان ذکر است از آنجاکه امروزه با گسترش وسایل ارتباطی و آسانی تبادل اطلاع، پدید آمدن یک عرفان به‌سرعت در جوامع بشری رواج می‌یابد و انسان‌های گوناگونی را با آن درگیر می‌کند، لازم است که این‌گونه عرفان‌های نوظهور، در جوامع اسلامی با توجه به مبانی اعتقادی و دینی مورد ارزیابی قرار گیرند که آیا می‌توان این عرفان را به‌عنوان عرفانی مطلوب پذیرفت یا خیر؟ لذاست که نویسنده با محور قرار دادن عرفان سرخ‌پوستی به نقد و بررسی آن با توجه به مبانی اندیشه اسلامی می‌پردازد؛ گرچه نگارنده معتقد است نقدهای مذکور بر انواع عرفان‌های عقل‌ستیز وارد است.

در موضوع پیشینه کارهایی که در فضای زبان فارسی به بررسی و نقد این عرفان پرداخته‌اند، آثار چندانی به چشم نمی‌خورد؛ اما می‌توان به‌عنوان پیشینه عام به کتاب‌هایی مانند نیم‌نگاهی به عرفان سرخ‌پوستی (شریفی دوست، ۱۳۹۰)، آیین ساحری کارلوس کاستاندا (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۰) و مطالعه انتقادی عرفان سرخ‌پوستی (مظاهری سیف، ۱۳۹۰) اشاره کرد. کتب مزبور علاوه بر تبیین جنبه‌ها و آموزه‌های مختلف این عرفان به نقد و بررسی آن‌ها نیز پرداخته که البته به‌صورت مختصر و گذرا به نقد عقلانی و عقل‌ستیز بودن این عرفان هم اشاره‌ای کرده‌اند. مقاله «واکاوای عناصر ادیان ابتدایی در عرفان سرخ‌پوستی دون خوان» (حسن‌زاده و چناری، ۱۳۹۲) صرفاً به بررسی وجود ابتدایی عرفان سرخ‌پوستی کاستاندا نظیر شیء مقدس، جادو و توتم و تابو پرداخته است. در مقاله دوم با عنوان «بررسی انتقادی نسبت معرفت و رؤیابینی در اندیشه کارلوس کاستاندا» (کیانی، ۱۴۰۰) ضمن ارائه تحلیلی انتقادی از معرفت و رؤیا و نسبت میان این دو در عرفان کاستاندا تلاش شده است عدم انسجام میان دو ساحت مادی و متعالی انسان را در اندیشه کاستاندا ثابت گردد. در مقاله دیگری با عنوان «سیروس‌لوک در تعالیم کارلوس کاستاندا» (همو، ۱۳۸۷) رویکرد عرفانی کاستاندا را در آثارش تحلیل کرده است. مقاله «عرفان سرخ‌پوستی کارلوس کاستاندا» (اسدپور، ۱۳۸۶) نیز گزارش‌گونه‌ای است مختصر از زندگی و آثار کارلوس کاستاندا. مقاله «بررسی تطبیقی فنا و نیروانا در آموزه‌های بودا، کارلوس کاستاندا و مولانا» (ضیایی، ۱۳۸۸) نیز چنان‌که از عنوانش برمی‌آید، دو عنصر فنا و نیروانا را در عرفان شرقی و سرخ‌پوستی، تحلیل کرده است. در نهایت، در مقاله «خرده خودکامگان و نقش آن در عرفان سرخ‌پوستی (با تأکید بر آراء کارلوس کاستاندا)» (پریدختان، ۱۴۰۰) نقش انسان‌های شرور (خرده خودکامگان) در تربیت انسان سالک از منظر کاستاندا بررسی شده است. چنان‌که روشن است همه مقالات نام‌برده به ابعاد دیگری از این عرفان پرداخته و جایگاه عقل را در این عرفان یا مطرح نکرده و یا به اشاره‌ای از آن عبور کرده‌اند.

۲. معرفی کارلوس کاستاندا

کارلوس کاستاندا طبق گفته خود، متولد ۲۵ دسامبر ۱۹۳۵ در روستای جوکری در نزدیکی سائو پائولوی برزیل است. نام کامل او کارلوس سزار آرانا کاستانداست، اما طبق اسناد مهاجرتی متولد ۱۹۲۵ در پرو است (کاستاندا، ۱۳۶۴ [الف]: دو) در شش سالگی پس از مرگ مادر، زادگاهش را ترک می‌کند و در شانزده سالگی به لس‌آنجلس می‌رود و پس از پایان دوران دبیرستان، در دانشگاه کالیفرنیا لس‌آنجلس نام می‌نویسد و در سال ۱۹۵۹ شهروند آمریکا می‌شو (همو، ۱۳۸۳: ۶). اما نحوه آشنایی کارلوس با عرفان سرخ‌پوستی دون‌خوان بدین گونه بود که او در سال ۱۹۶۰ برای نگارش پایان‌نامه‌اش در رشته مردم‌شناسی، به تحقیقات میدانی دست می‌زند و به سونورا در مکزیک می‌رود. در اثنای پژوهش، با پیرمردی برخورد می‌کند که به گفته خود او باعث تغییر مسیر زمینه پژوهشش می‌شود. پیرمرد، سرخ‌پوستی یاکویی از اهالی شمالی مکزیک به نام دون‌خوان ماتئوس است (همو، ۱۳۶۵: ۹) که عارف جادوگر یا جادوگر عارفی است که هم پزشک است و هم شمن. کارلوس پس از آشنا شدن با دون‌خوان در ژوئن ۱۹۶۱ به مدت چهار سال شاگردی او را گردن می‌نهد اما در سال ۱۹۶۵ با احاطه کردن ترسی در وجودش، از شاگردی او سر‌باز می‌زند اما پس از مدتی دوباره به سراغ پیرمرد می‌رود و ده سال شاگردی او را می‌کند (همو، ۱۳۶۴ [ب]: ۳).

آثار به‌جای‌مانده از کارلوس کاستاندا دوازده کتاب و یک دوره ماهنامه چهارشماره‌ای است که اغلب این آثار، توصیف دیدارهای او با استادش دون‌خوان است (همو، ۱۳۸۳: ۷)؛ از جمله کتاب‌های او می‌توان از *تعالیم دون‌خوان*، *حقیقتی دیگر*، *سفر به دیگرسو*، *افسانه قدرت*، *دومین حلقه قدرت*، *هدیه عقاب*، *آتش درون*، *قدرت سکوت*، *هنر رؤیابینی*، *حرکات جادویی*، *چرخ زمان* و *جنبه فعال بی‌نهایت* نام برد. در این مجموعه کتاب‌ها می‌توان اصول و مبانی تعلیمات عرفانی او را به دست آورد.

۳. مؤلفه‌های عرفان سرخ‌پوستی کاستاندا

عرفان سرخ‌پوستی کاستاندا همانند دیگر مسلک‌های عرفانی، دارای نظام فکری خاصی

است که برای سیروس‌سلوک از اصول و قواعدی استفاده می‌کند. گرچه ممکن است این اصول و قواعد در عرفان‌های دیگر هم به چشم بخورد، این امر دلیل بر اشتراک کامل این عرفان با دیگر عرفان‌ها نیست، زیرا این نوع عرفان ویژگی‌های منحصر به فردی دارد و همچنین نوع نگاه به جهان و توصیف آن ممکن است با دیگر مکاتب عرفانی متفاوت باشد.

هدف در عرفان کاستاندا رسیدن به مرحله‌ای است که در آن مشاهده و ادراک رخ می‌دهد و در این مرحله است که انسان جوهر عالم را مشاهده می‌کند و می‌توان گفت که شخص عارف به نتیجه رسیده است. بنابراین در این عرفان برای مشخص کردن راه و هدف، از مفاهیمی مانند روح، قصد و نوال استفاده می‌شود که هریک از مفاهیم در ادامه توضیح داده خواهد شد.

۳-۱. نوال

اساس این مکتب عرفانی را پیوند با طبیعت و دیدن جوهر طبیعت تشکیل می‌دهد. شخص باید با رسیدن به قدرت رؤیابینی با قصد پیوند بخورد تا بتواند جوهر عالم و انرژی را مشاهده کند (همو، ۱۳۶۸ [ب]: ۱۴). بنابراین در این راه به استاد و مرشدی نیاز دارد که از او با عنوان نوال نام برده می‌شود. نوال در این عرفان از جایگاه مهمی برخوردار است، به گونه‌ای که طی طریق بدون وی امکان ندارد و او راهبری است در زندگی ساحران. بنابراین «نوال همواره مرد یا زنی با انرژی خارق‌العاده است. او استادی دارای متانت، خویش‌داری و پایداری است» (همان: ۱۱). همچنین کارکرد نوال در این عرفان این است که معبری بین قصد و سالک است: «نوال‌ها به دلیل انرژی خارق‌العاده خود اثر معبر را دارند: انرژی آنان این امکان را برای آن‌ها به وجود می‌آورد که آرامش و هماهنگی، خنده و معرفت را مستقیماً از سرچشمه یعنی "قصد" بگیرند و آن را در اختیار هم‌طریق‌تان خویش بگذارند» (همان‌جا).

۳-۲. قصد

پس از اینکه روشن شد نوال راهبری برای ساحر است تا او را با قصد پیوند دهد، باید

خود قصد مشخص شود که چیست؟ قصد از جمله مفاهیمی است که در این عرفان بر آن تأکید می‌شود. در تعریف قصد گفته شده: «قصد نیرویی بی‌کران در هستی است که آنچه در هستی وجود دارد به آن پیوسته است» (همان: ۱۰). قصد، سرچشمه آرامش و هماهنگی است (همان: ۱۱). قصد، نیرویی نافذ است که موجب درک و مشاهده ما می‌شود (همان: ۱۴) و پیوند با قصد همان احساس دانستن هرچیزی در مقام مکاشفه است (همان: ۳۲) و ساحران معرفت را مستقیماً از قصد کسب می‌کنند (همان: ۱۱) و برای بقای بیشتر «قصد» انسان باید از خرد دوری کند زیرا هرچه انسان بیشتر به دنیای خرد بچسبد، «قصد» فانی‌تر می‌شود (همان: ۱۶۹). بنابراین قصد، نیرویی است که اگر شخص با آن پیوند بخورد، می‌تواند به مشاهده و ادراک و معرفت برسد.

۳-۳. روح

از دیگر مفاهیمی که در عرفان کاستاندا از آن استفاده می‌شود، روح است. روح «نیروی است که جهان را نگه می‌دارد» (همان: ۱۲۳)؛ اما اینکه روح چه چیزی است و چه ویژگی‌هایی دارد، نامشخص است، زیرا «وصف‌ناپذیر است و حتی نمی‌شود آن را لمس کرد چه رسد به اینکه درباره آن حرف زد و فقط می‌توان با تصدیق و پذیرش موجودیت او، به اشاره فراخواند» (همان: ۲۵۳). مسئله مهم در روح این است که روح به دنبال بیداری و آگاهی بشر است و با پیوند با قصد، ادراک حاصل می‌شود؛ بنابراین روح با جابه‌جایی انسان در سطوح مختلف آگاهی، قصد دارد به انسان نشان دهد که چگونه می‌تواند انرژی لازم برای پیوند را ذخیره کند؛ اما در این راه روح می‌تواند به حيله و نیرنگ متوسل شود تا به موفقیت دست یابد (همان: ۷۲). بنابراین نکته مهم در بحث روح این است که برای بردن کارآموز به قلمرو روح، از حيله استفاده می‌شود که ساحران روند این کار را حيله‌گری روح یا غبارزدایی پیوند با «قصد» می‌نامند (همان: ۷۳).

۴-۳. ساحری

همان‌گونه که بیان شد، قصد نیرویی است که با پیوند با آن، مشاهده و ادراک که هدف عرفان کاستاندا است، رخ می‌دهد و در این راه کارآموز نیاز به مرشدی دارد که همان

ناوال است تا او را راهنمایی کند و در این راه، روح به کارآموز کمک می‌کند تا بتواند با قصد پیوند بخورد و به معرفت و آگاهی برسد. اما از این سو، کارآموزی که بتواند با قصد پیوند بخورد و حقایق عالم را مشاهده کند، به ساحری دست یافته است. از این رو می‌بینیم که ساحری و جادوگری از جایگاه برجسته‌ای در عرفان کاستاندا برخوردار است، زیرا این امر انسان را قادر به مشاهده حقایق عالم می‌کند. در وصف ساحری کاستاندا می‌گوید: «عمل جادوگری این است که بتوان جوهر عالم را دید. به نظر دون‌خوان، جادوگران عهد عتیق اولین کسانی بودند که موفق به دیدن جوهر عالم شدند» (همو، ۱۳۷۳: ۱۲-۱۳). بنابراین ساحری این توانایی را به شخص می‌دهد تا بتواند چیزهایی را درک و مشاهده کند که دریافت معمولی دیگر انسان‌ها قادر به درک و مشاهده آن نیست؛ در واقع ساحری عمل رسیدن به معرفت خاموش (همو، ۱۳۶۸: [ب]، ۲۶۶) و بازگشت به آغاز، بازگشتی به بهشت برین است (همان: ۱۲۳).

۳-۵. عقاب

سؤال مطرح در اینجا، این است که این حقیقت عالم و یا انرژی‌ای که عرفان کاستاندا به دنبال رسیدن به آن یا دیدن آن است، چیست؟ در پاسخ باید گفت کاستاندا نوع خاصی از جهان‌شناسی را ارائه می‌دهد، او حقیقت عالم و کیهان را یک سری رشته‌های انرژی و نور می‌داند که این رشته‌ها فیوضات عقاب نام دارد و خود عقاب هم منبع تصورناپذیری است که تمام آن انرژی‌ها از آن متشعشع می‌شود: «کیهان مجموعه‌ای بی‌پایان از میدان‌های انرژی است که همانند رشته‌های نور است، این میدان‌های انرژی فیوضات عقاب نام دارد، عقاب منبعی متناسب و تصورناپذیر است که تمام انرژی‌ها از آن متشعشع می‌شود» (همان: ۱۳) و دریافت این انرژی و فیوضات برای شخص تنها از طریق رؤیابینی قابل تحمل است (همان: ۱۲۱). از این رو می‌توان گفت عقاب سرچشمه همه موجودات حساس است (همو، ۱۳۶۸: [الف]: ۴۸) و به نوعی مظهر قدرت الهی است (منصوری لاریجانی، ۱۳۸۸: ۳۱۶)؛ قدرتی که سرنوشت موجودات زنده را رقم می‌زند. از این رو کاستاندا در تعریف عقاب می‌گوید: «عقاب قدرتی است که سرنوشت

موجودات زنده را رقم می‌زند و همه موجودات زنده را هم‌زمان و هم‌طراز منعکس می‌کند. بنابراین برای انسان هیچ راهی وجود ندارد که از درگاه عقاب، طلب لطف و مرحمت کند و امید به بخشایش او داشته باشد (همو، ۱۳۶۵: ۱۹۸).

تا اینجا از منظومه فکری و هدف عرفان کاستاندا بحث شد که منبع قدرت و انرژی که اساس جهان را شکل می‌دهد، عقاب نام دارد و راه رسیدن به این منبع، پیوند خوردن با قصد و رسیدن به درک و آگاهی است که از راه ساحری و راهنمایی ناوال و به کمک روح این امر محقق می‌شد. اما شخص برای رسیدن به این هدف باید چگونه طی طریق کند و چه وظایفی بر عهده دارد که با انجام آن‌ها می‌تواند به نتیجه برسد؟ از آنجاکه نوشته حاضر بر بحث عقل و جایگاه عقل در این عرفان تمرکز دارد، اموری ذکر می‌شود که مرتبط با موضوع نوشته باشد و از موارد دیگر خودداری می‌گردد.

۴. ماهیت، مقصود و جایگاه عقل در عرفان کاستاندا

از جمله مواردی که در بادی امر ممکن است در مکاتب عرفانی اشتراک داشته باشد، نگرش خاص به عقل و عقلانیت در مکاتب عرفانی است. اکثر مکاتب عرفانی آموزه‌های خود را فراتر از عقل می‌دانند؛ به گونه‌ای که عقل یارای درک و فهم آن‌ها را ندارد و تنها با طی طریق و هدایت استاد است که می‌توان این آموزه‌ها را فراگرفت و طی طریق کرد. اما نوع نگاه به عقل و تعریف جایگاه آن در مکاتب مختلف عرفانی متفاوت است؛ از جمله در عرفان کاستاندا. بنابراین اولین چیزی که در مورد عقل در این عرفان به چشم می‌خورد، نه مانند عرفان اسلامی عقل‌گریزی بلکه یک عقل‌ستیزی بنیادین است. در این عرفان، عقل نه تنها قادر به درک معرفت حقیقی نیست، بلکه به عنوان اصلی‌ترین مانع رسیدن به آن شناخته می‌شود و دستور به تعطیل کردن آن داده می‌شود (همو، ۱۳۶۸ [ب]: ۱۶۸).

مقصود از عقل در این مکتب همان فکر کردن (thinking) است؛ سیستمی که توصیفگر جهان است و جهان را براساس توافقات گذشته و فرهنگی سازمان‌دهی می‌کند (همو، ۱۳۷۷: ۱۰۴ و ۱۳۷)؛ یعنی آن‌گونه اندیشیدن که انسان از کودکی آموخته و

براساس آن جهان را می‌فهمد و ادراک می‌کند. در مقابل این عقل، دیدن (seeing) قرار دارد؛ حالت ادراک بی‌واسطه و مستقیم. انسان با «دیدن» است که به حقایق هستی و واقعیات جهان دست می‌یابد. از این رو معرفت برآمده از دیدن منجر به عمل می‌شود و انسان عارف را به سوی عمل سوق می‌دهد. لذا دیدن باعث شناخت (Castaneda, 1991: 106) و سپس عملی نه برآمده از فکر کردن بلکه عملی از روی دل (کاستاندا، ۱۳۷۷: ۴۶-۴۷) می‌شود.

این مکتب برای عقل مبتنی بر فکر کردن (thinking) که آن را محدود به شناخت ظاهری و زندگی بر طبق همان توصیف‌های محدود می‌داند (همان: ۱۱)، هیچ ارزش معرفت‌شناختی‌ای قائل نیست و حتی آن را طرد می‌کند. این عقل، برآمده از آموزش‌های انسان‌های عادی است که تنها ظاهر طبیعت را نشان می‌دهد و مانع از ادراک باطن و جوهر عالم می‌گردد (همان: ۱۳). از این رو، هرچه این عقل ضعیف‌تر شود، فرد به معرفت حقیقی نزدیک‌تر می‌شود (همو، ۱۳۶۸ [ب]: ۱۶۸).

لذا جایگاه عقل، در این عرفان جایگاهی کاملاً حاشیه‌ای و منفی دارد. از آنجاکه عقل مانع سلوک دانسته می‌شود، برای رسیدن به هدف، که همان «دیدن» است، باید آن را به شیوه‌های مختلف تعطیل کرد. این عقل‌ستیزی از طریق روش‌هایی چون استفاده از گیاهان توهم‌زا (همو، ۱۳۶۴ [الف]: ۱۰)، تمرین جنون اختیاری (همان: ۹۰)، و نفی گذشته شخص (همو، ۱۳۶۸ [ب]: ۱۶۸) محقق می‌شود. در نتیجه، می‌توان گفت گرچه این مکتب تعالیم خود را عقل‌گریز می‌داند، رسیدن به آن‌ها عملاً تنها از طریق عقل‌ستیزی امکان‌پذیر است، که در ذیل راه‌های تعطیلی عقل بیان می‌شود.

۴-۱. مانعیت خرد برای رسیدن به معرفت

در این عرفان، خرد و منطق مانع رسیدن به معرفت و آگاهی هستند؛ از این رو در راه سلوک شخص باید منطق و خرد را کنار بگذارد و گاه با آن مبارزه کند، زیرا عقل را مانع سلوک می‌داند. می‌توان گفت در این عرفان شخص اگر می‌خواهد به معرفت برسد، باید از خرد دوری کند، زیرا خرد مانع رسیدن به معرفت خاموش می‌شود: «انسان معرفت

خاموش را فدای دنیای خرد کرد، هرچه انسان بیشتر به دنیای خرد بچسبد، "قصد" فانی‌تر می‌شود» (همان: ۱۶۹) و معرفت خاموش چیزی جز «قصد»، روح، تجرید نیست (همان: ۱۶۸). بنابراین برای رسیدن به آگاهی، وضع منطقی و عقل سلیم باید ضعیف شوند (همان‌جا) و وقتی انسان به معرفت خاموش می‌رسد، دانسته‌های قبلی او از بین می‌رود (همان‌جا) و عمل دیدن رخ می‌دهد و به تعبیری حقایق جهان را مشاهده می‌کند.

۴-۲. عمل از راه دل

از دیگر توصیه‌ها در این عرفان این است که شخص فقط باید عمل کند بدون اینکه فکر کند؛ از این‌روست که گفته می‌شود: «سالک مبارز با عمل کردن زندگی می‌کند و نه با فکر کردن درباره آن یا با فکر کردن درباره چیزی که پس از انجام دادن عمل به آن فکر خواهد کرد» (همو، ۱۳۷۷: ۴۶). سالک راه نباید فکر کند که این راه درست است یا خیر؛ فقط باید به آن عمل کند، اما اینکه هادی راه کیست و چیست، گفته دون‌خوان نشانه‌ای بر کنارگذاری عقل است. بنابراین دون‌خوان طی طریق را تنها از راه دل می‌داند بدون عقلانیت؛ یعنی هرآنچه را دل امر و نهی می‌کند باید انجام داد؛ از این‌رو می‌گوید: «انسان باید راه خود را به کمک دل انتخاب کند تا شادمان‌ترین و سرحال‌ترین باشد، ای بسا که چنین کسی بتواند همیشه بخندد» (همو، ۱۳۶۴ [الف]: ۹۶). کاستاندا باز در کتابی دیگر در باب عمل بدون فکر می‌گوید: «تو تابه‌حال باید این را دانسته باشی که اهل معرفت با عمل زندگی می‌کند، نه با فکر کردن درباره عمل، و نه با فکر کردن درباره چیزی که پس از انجام دادن عمل به آن فکر خواهد کرد. اهل معرفت راهی را به هدایت دل برمی‌گزیند و آن را دنبال می‌کند؛ و آنگاه نگاه می‌کند و شادمان می‌شود و می‌خندد و سپس می‌بیند و می‌داند» (همان: ۹۷).

۴-۳. جنون اختیاری

از دیگر توصیه‌های عرفان کاستاندا برای تعطیلی عقل، جنون اختیاری است. جنون اختیاری حالتی است که سالک باید به آن مرتبه برسد و یکی از موفقیت‌های سالک این است که به این مرتبه از عرفان دست یابد. جنون اختیاری در نگاه دون‌خوان یعنی اینکه

چیزی در دنیا وجود ندارد که دارای اهمیت باشد، و هرآنچه هست بی‌اهمیت است و وقتی همه چیز برای انسان بی‌اهمیت شد، در این صورت دیگر تعقل برای انسان اهمیتی ندارد، زیرا تعقل در صورتی نیاز انسان است که جهان پیرامونی برای او دارای اهمیت باشد و انسان در صدد فهم و درک و سپس تصمیم‌گیری برای ادامه حیات باشد که این مسئله در اندیشه انسانی، مورد طرد قرار گرفته است. لذا دون‌خوان با این روش، به دنبال تعطیل کردن عقل و سپس جایگزینی عمل دیدن با آن است. لذا جنون اختیاری که دون‌خوان از آن می‌گوید یعنی اینکه برای اهل معرفت در دنیا هیچ چیز اهمیت ندارد و فقط زندگی می‌کند بدون اینکه برای او چیزی اهمیت داشته باشد. بنابراین نحوه برخورد اهل معرفت با اطرافیان نه رفتاری از روی عقل و خرد و منطق بلکه به نحو جنون اختیاری است: «او (اهل معرفت) می‌داند که خیلی زود زندگی‌اش به سر خواهد آمد؛ او می‌داند که چون هرکس دیگر راه به جایی نخواهد برد؛ چون می‌بیند پس می‌داند که هیچ چیز مهم‌تر از هیچ چیز نیست. به بیان دیگر، اهل معرفت فخر ندارد، مقام ندارد، خانواده ندارد، نام ندارد، وطن ندارد و آنچه دارد تنها زندگی است که باید آن را گذراند. و تحت این شرایط علقه او با اطرافیانش همان جنون اختیاری است» (همان: ۹۷)

بنابراین وقتی در نگاه دون‌خوان هیچ چیزی اهمیت ندارد، پس اعمال خود شخص و اعمال دیگران هم اهمیت ندارد. دون‌خوان بر این اساس راجع به آموخته‌های انسان می‌گوید: «اعمال تو، و نیز اعمال هم‌وطنانت علی‌العموم، برای تو مهم جلوه می‌کنند، زیرا تو را چنین آموخته‌اند که فکر کنی این اعمال اهمیت دارند» (همان: ۹۳). سپس در ادامه می‌گوید: «ما می‌آموزیم که درباره هر چیز فکر کنیم، و بعد چشم خود را عادت می‌دهیم که به هر چه نگاه می‌کنیم چنان نگاه کند که ما فکر می‌کنیم. ما درحالی‌که به خویشتن نگاه می‌کنیم که پیش از آن فکر کرده‌ایم که مهم هستیم، پس ناگزیریم که احساس اهمیت کنیم، اما هرگاه انسان دیدن را فراگیر کند درخواهد یافت که دیگر نمی‌تواند درباره چیزهایی فکر کند که به آن‌ها می‌نگرد، و اگر نتواند به چیزهایی فکر کند که به آن‌ها می‌نگرد همه چیز بی‌اهمیت خواهد شد (همان‌جا)؛ در نتیجه دون‌خوان با این روش به دنبال تعطیلی عقل و فراهم کردن زمینه مناسب برای دیدن است.

۴-۴. حقه و نیرنگ

از جمله شواهدی که می‌توان برای عقل‌گریز بودن این مکتب مطرح کرد، استفاده از حقه و نیرنگ است. از حقه و نیرنگ در این مکتب در موارد مختلفی استفاده می‌شود؛ هم روح برای رسیدن به اهداف خود و هم ناوال برای تربیت شاگرد می‌تواند از آن استفاده کند. بنابراین ناوال‌ها وقتی می‌خواهند شاگردان خود را در طریق سلوک نگه دارند، از حقه و نیرنگ استفاده می‌کنند. به این صورت که وقتی شاگرد در میانه راه به سمت دنیای مادی جذب می‌شود و یا در راه خود سست می‌شود، ناوال از حقه و نیرنگ استفاده می‌کند و ممکن هم هست شاگرد و سالک بفهمد به او حقه زده شده؛ اما نفس این کار مفید است، زیرا در راه هدف اصلی استفاده شده و آن‌هم نگه داشتن سالک در طریقت معرفت است: «معلم من، ناوال خولیان، به همین شیوه به من حقه زد. او قول داد تمام زنان زیبایی را که دوروبرش بودند به من بدهد و نیز قول داد مرا با طلا بپوشاند. به من قول بخت و اقبال را داد و من گول خوردم. از دوران بسیار قدیم به تمام شمنان مکتب من همین‌طور حقه زده شده است» (کاستاندا، ۱۳۷۷: ۲۸). همچنین روح هم می‌تواند از حقه استفاده کند. روح برای رسیدن به موفقیت مورد نظر خود، به فرد نیرنگ می‌زند: «روح به درِ مردی که از او صحبت خواهیم کرد، کوفت و موفقیتی به دست نیاورد. از تنها راه چاره، حيله‌گری، استفاده کرد. به‌هر حال روح از تنگناهای قبلی نیز با یاری حيله گذشته بود. واضح بود اگر می‌خواست در مورد این مرد موفقیتی به دست آورد، بایستی او را گول می‌زد» (همو، ۱۳۶۸ [ب]: ۷۲).

حقه و نیرنگ محدود به تربیت افراد نمی‌شود، بلکه شخص سالک هم برای رسیدن به اهداف شخصی خود می‌تواند از حقه استفاده کند؛ بدین صورت که اگر منبع انرژی‌ای را یافت می‌تواند از آن استفاده کند تا به انرژی دست یابد و این مهم نیست که طرف با این امر موافق باشد یا خیر. در این باب، کاستاندا در کتاب هدیه عقاب ماجرای در باب افراد دوگانه مطرح می‌کند که دون‌خوان برای استفاده از آن‌ها، به نیرنگ و فریب متوسل می‌شدند: «او باید از آموزش‌های حامی‌اش پیروی می‌کرد و به روش "کمین‌کننده و

شکارچی "واقعی مرا نیز چون سایر اعضای گروهش به چنگ می‌آورد. لازم بود او مرا در محلی تنها غافلگیر کند... او به آسانی مرا فریفت» (همو، ۱۳۶۵: ۲۵۲) و در ادامه بیان می‌کند که دون‌خوان زن دوگانه دیگری می‌یابد که برای به دست آوردن آن «حیلۀ جدیدی ابداع کرد که به اندازه تدبیر حامی‌اش مؤثر و ماهرانه طرح‌ریزی شده و مصمم بود با اجرای آن، زن دوگانه را به دست آورد» (همان: ۲۵۳).

۴-۵. استفاده از گیاهان توهم‌زا

از جمله موارد دیگر که بر عقل‌ستیز بودن این مکتب دلالت دارد، استفاده از داروهای روان‌گردان است. دون‌خوان یا استاد برای تعلیم معرفت خود و اثبات آن‌ها از این داروها استفاده می‌کند. همان‌طور که کاستاندا می‌گوید: «دون‌خوان برای تعلیم معرفت خود و اثبات بیشتر و بهتر آن از سه گیاه "روان‌گردان" بسیار شناخته‌شده استفاده می‌کرد: پیوت، تاتوره و جنس خاصی از قارچ وابسته به نوع *Psylocebe*» (همو، ۱۳۶۴ [الف]: ۱۰). شاگرد برای کسب معارف جدید باید از این داروها استفاده می‌کرد. کاستاندا توصیفات خود بعد از بلعیدن این داروها را چنین بیان می‌کند: «با بلعیدن هریک از این گیاهان توهم‌زا دون‌خوان در من به‌عنوان شاگرد خود، حالات خاصی از ادراک غیرعادی یا آگاهی دیگرگونی ایجاد می‌کرد که من این حالات را "حالات واقعیت غیرعادی" نام نهاده‌ام» (همان‌جا). کاستاندا این حالات را واقعیت‌های غیرعادی نام نهاده چون دون‌خوان این حالات را گرچه غیرعادی بودند، به آن‌ها همچون واقعیت می‌نگریست: «دون‌خوان به این حالات واقعیت غیرعادی همچون واقعیت می‌نگریست نه "چنان‌که گویی" واقعیت است» (همان‌جا).

در نتیجه می‌توان گفت که با بررسی آموزه‌های دون‌خوان در آثار کاستاندا روشن می‌شود که عقل به‌عنوان ابزاری برای «توصیف دنیا»، نه تنها ابزار مناسبی برای شناخت حقیقت نیست، بلکه اصلی‌ترین مانع در مسیر «دیدن» است. از این‌رو، این عرفان با به‌کارگیری روش‌هایی چون عمل از راه دل، جنون اختیاری و حقه، استفاده از گیاهان توهم‌زا به دنبال از کار انداختن عقل است تا سالک را به حالت ادراک بی‌واسطه رهنمون

کند؛ گرچه این ادراک بی‌واسطه نه ادراک از راه عقلانیت بلکه ادراک از روی توهم و تخیل است، زیرا آموزه‌هایی که دون‌خوان درصدد القا به شاگرد است، باید در ابتدا عقلانیت او را از کار بیندازد و سپس آن را در حالت خلسه و توهم فروبرد تا القاپذیر باشد و بتواند آنچه را دون‌خوان به او تلقین می‌کند، در عالم توهم مشاهده کند و از این‌روست که می‌گوید عقل سلیم باید ضعیف شود تا معرفت (متوهمانه) حاصل شود. بنابراین، می‌توان ادعا کرد رویکرد این عرفان به عقل، نه صرفاً عقل‌گریزی، که عقل‌ستیزی نظام‌مند است.

۵. بررسی و تحلیل عرفان سرخ‌پوستی کاستاندا

در این بخش به نقد و بررسی این عرفان پرداخته می‌شود و اشکالات وارد بر این عرفان تبیین می‌شود.

۵-۱. نبود ملاکی برای صحت‌سنجی

در بحث مناسبات بین عقل و عرفان باید گفت گرچه آموزه‌های عرفانی فراتر از عقل است و عقل را یارای رسیدن به معارف حاصل از راه شهود نیست، عرفان بی‌نیاز از عقل نیست و انسان عارف در طول مسیر به عقل نیاز دارد؛ چراکه اولاً عقل جزو ذاتیات انسان است و انسان نمی‌تواند خود را از او جدا کند، برخلاف عرفان که امری اکتسابی است و با همین عقل است که می‌توان عرفان را شناخت و انتخاب کرد. لذا در ابتدای راه انتخاب یک مسلک سلوکی و عرفانی ما به عقل نیاز داریم، اما با انتخاب آن راه، بازهم در متن عرفان در بسیاری از جاها به عقل نیازمندیم؛ از جمله بیان حقایق عرفانی برای غیر، یا تحلیل و تفسیر شهودهای عرفانی برای خود و درنهایت اینکه عقل میزان و معیاری سنجش یافته‌های عرفانی است؛ به این صورت که اگر یافته شهودی‌ای با ادراک قطعی و صریح عقلی ناسازگار باشد، این دلیلی بر بطلان و بی‌اعتباری آن شهود است (اشکوری، ۱۳۹۱: ۹۹). با توجه به این مقدمه می‌گوییم که عرفان مذکور به دلیل تعطیل کردن عقل، اساساً میزانی برای سنجش خود قرار نداده است و نمی‌توان ادعاهای آن را در بوتۀ نقد و نظر قرار داد، زیرا ادعا می‌کند که برای دیدن حقیقت جهان باید عقل و خرد را تعطیل

کرد، چون رسیدن به غایت با فکر کردن حاصل نمی‌شود بلکه تنها با عمل کردن و دیدن حاصل می‌شود: «انسان باید راه خود را به کمک دل انتخاب کند» (کاستاندا، ۱۳۶۴ [الف]: ۹۶).

این عرفان به دلیل کنار گذاشتن عقل، مباحثی را مطرح می‌کند و ادعا می‌کند که عقل توان درک این مباحث را ندارد؛ از این رو قابل بررسی و نقد استدلالی نیستند. برای مثال کاستاندا معتقد است: «... روح وصف‌ناپذیر است و حتی نمی‌شود آن را لمس کرد چه رسد به اینکه درباره آن حرف زد و فقط می‌توان با تصدیق و پذیرش موجودیت او، به اشاره فراخواند» (همو، ۱۳۶۸ [ب]: ۲۵۳). براساس عبارت فوق، نمی‌توان وجود روح را اثبات کرد و فقط باید پذیرفت که وجود دارد و وجود او را تصدیق کرد. بنابراین باید گفت که در این عرفان، یافته‌های معنوی مجموعه‌ای از برداشت‌های شخصی افراد است که با استفاده از گیاهان دارویی، توهم به آن‌ها دست می‌دهد و شخص عارف طبق عقیده‌ای که دارد نمی‌تواند آن‌ها را صحت‌سنجی کند و فقط باید به این توهّمات ایمان داشته باشد. این درحالی است که شهود برای خود شخص حجت است و برای دیگران تنها وقتی حجت است که در قالب استدلالات عقلی بیان شود و به دیگران منتقل شود، زیرا «مکاشفات یا تجربه‌های عرفانی، پدیده‌های اختصاصی و عموماً مبتنی بر ریاضت‌اند و در دسترس همگان قرار ندارد» (حسین‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۶۰). بنابراین در انتقال آن معارف به دیگران ممکن است خطایی رخ دهد که با کمک عقل باید حقانیت آن سنجیده شود و این عرفان به دلیل بی‌اعتبار دانستن عقل و خرد، توانایی صحت‌سنجی معارف خود را ندارد، بنابراین می‌توان گفت حداقل برای دیگران، اعتبار کافی را ندارد.

۲-۵. مقابله با عقل و خرد

ازجمله آموزه‌های دون‌خوان به کاستاندا، این بود که برای رسیدن به حقیقت باید خردورزی و منطق را کنار گذاشت، زیرا خرد مانع رسیدن به معرفت حقیقی می‌شود: «انسان معرفت خاموش را فدای دنیای خرد کرد، هرچه انسان بیشتر به دنیای خرد بچسبد "قصد" فانی‌تر می‌شود» (کاستاندا، ۱۳۶۸ [ب]: ۱۶۹) و درمقابل باید شخص بدون

فکر و از راه دل عمل کند: «تو تابه‌حال باید این را دانسته باشی که اهل معرفت با عمل زندگی می‌کند، نه با فکر کردن دربارهٔ عمل، و نه با فکر کردن دربارهٔ چیزی که پس از انجام دادن عمل به آن فکر خواهد کرد. اهل معرفت راهی را به هدایت دل برمی‌گزیند و آن را دنبال می‌کند؛ و آنگاه نگاه می‌کند و شادمان می‌شود و می‌خندد و سپس می‌بیند و می‌داند» (همو، ۱۳۶۴ [الف]: ۹۷).

در پاسخ به این نگاه دون‌خوان باید گفت انسان دارای منابع معرفتی متعددی مانند شهود، عقل، تجربه و نقل است که از طریق هرکدام از آن‌ها به معرفتی دست می‌یابد، اما کنار گذاشتن منبع معرفتی مهمی نظیر عقل و خرد برای رسیدن به حقیقت و مانع دانستن آن برای کسب حقیقت نشان از عقل‌ستیزی آن مکتب دارد؛ درحالی‌که باید گفت حقیقت یعنی گزارهٔ مطابق با واقع و انسان و قوای ادراکی انسان توان شناخت حقیقت و دستیابی به آن را دارد (حسین‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۹) و درک واقعیت سلسله‌مراتب دارد که هر مرتبه‌ای از آن را می‌توان با قوه‌ای ادراکی شناخت، اما این دلیل نمی‌شود که شناخت در یک مرتبه با شناخت در مرتبهٔ دیگر در تناقض باشد و برای رسیدن به یک مرحله باید مرحلهٔ دیگر را کنار گذاشت.

بنابراین ادراک شهودی در عرفان به این معناست که «عقل به‌طور مستقل از ادراک برخی امور و حقایق ناتوان است و تنها روش، کشفی است که می‌تواند از راز این امور برای انسان پرده بردارد» (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۱۴۲) و هنگامی که از راه شهود، پرده از این رازها برداشته شد، برای صحت‌سنجی آن‌ها و یا تشخیص مکاشفهٔ واقعی از غیرواقعی باید ادراک را براساس موازین عقلی و شرعی سنجید (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۱۲۶)؛ درنتیجه اینکه دون‌خوان با عقل مقابله می‌کند، نشان از عقل‌ستیزی عرفان دارد، زیرا او بیان نمی‌کند که برای یافتن حقیقت باید از راه شهود استفاده کرد بلکه می‌گوید اگر می‌خواهی به شهود برسی، باید عقل و خرد را تعطیل کنی.

۵-۳. تعطیل کردن عقل

ازجمله موارد دیگری که نشان می‌دهد این عرفان با عقل و عقلانیت مخالف است و

اساس و بنیان خود را بر مخالفت با عقل بنا نهاده، استفاده از گیاهانی است که موجب توهم و زوال عقل می‌شود. این داروها علاوه بر اینکه حالاتی خاص در انسان ایجاد می‌کنند، به عقیدهٔ دون‌خوان، عامل کسب معرفت هم هستند و خود دارو در انسان معرفتی را ایجاد می‌کند:

دون‌خوان پیوت را «مسکالیتو» می‌نامد و آن را آموزگاری خیرخواه و نگهبان انسان برمی‌شمرد. مسکالیتو راه درست زندگی را می‌آموخت. اما تاتوره و قارچ را دون‌خوان قدرت‌هایی از گونه‌ای دیگر می‌دانست. او آن‌ها را «دلیل» می‌نامید و می‌گفت که قابل رام شدن و دست‌آموز شدن هستند. هر جادوگر در واقع قدرت خود را از دست‌آموز کردن یک «دلیل» به دست می‌آورد. از این دو دلیل، اما، دون‌خوان قارچ را برتر می‌شمرد و مدعی بود که قدرت نهفته در قارچ «دلیل» شخصی اوست، و این دلیل را «دود» یا «دودک» می‌خواند (کاستاندا ۱۳۶۴[الف]: ۱۱).

در نقد چنین عقیده‌ای باید گفت این گیاهان نه تنها موجب ادراک حقیقت جهان نمی‌شود، بلکه انسان را دچار توهم می‌کند؛ زیرا داروهای توهم‌زا «علاوه‌بر اینکه احساسات کاذبی چون ترس یا لذت را در انسان برمی‌انگیزاند، در معرفت‌های شخص هم تغییراتی ایجاد می‌کند و شخص با مصرف چنین داروهایی قدرت شناخت و تشخیص واقعیت را از دست می‌دهد» (حسین‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۸۸). بنابراین وقتی در دستگاه معرفتی شخص اختلال ایجاد شود، شخص توهمات می‌بیند که چه‌بسا آن‌ها را واقعی می‌پندارد و در مقابل آن‌ها واکنش نشان می‌دهد؛ به همین دلیل شاهد هستیم که دون‌خوان برای این گیاهان اثرات معرفتی قائل است و استفاده از آن‌ها را موجب ادراک حقیقت می‌داند. علاوه بر این با تعطیل کردن عقل و کشاندن شخص به وادی توهم، شخص شاگرد القایذیر شده و دیگر قدرت مقابله با تلقینات استاد خود را ندارد. از این‌رو دچار سردرگمی و توهم می‌شود و در نهایت در وادی شکاکیت و توهم وارد می‌شود و جهان عادی هم برای او توهمی بیش نمی‌شود (مظاهری سیف، ۱۳۸۷: ۳۸۵).

۵-۴. تعارض عقل و دل

براساس گفته‌ی دون‌خوان، جادوگری عملی برای ادراک جهان است و این عمل علاوه‌بر اینکه فاقد اصول عقلانی است، به جادوگر کمک می‌کند که جوهر جهان را ادراک کند. منظور دون‌خوان از جوهر، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، جهان انرژی است: «استدلال دون‌خوان چنین بود و اصطلاح قابل فهم‌تر که به کار می‌برد، درحقیقت از اصطلاحاتی بود که پیشینیان به او آموخته بودند. اصطلاحاتی که به واقعیت جادوگری مربوط می‌شدند. واقعیاتی جدا از اصول عقلایی و بدون کوچک‌ترین ارتباطی با مسائل دنیای روزمره‌ما. ولی حقایقی مستقل برای جادوگرانی که جوهر همه‌چیز و انرژی را درک می‌کنند» (کاستاندا، ۱۳۷۳: ۱۲).

در نقد این دیدگاه باید گفت یکی از راه‌های شناخت جهان خارج استفاده از عقل است و اساساً انسان برای شناخت جهان راه‌های معرفتی متعددی دارد که هرکدام بخشی از جهان هستی را به انسان معرفی می‌کند. بنابراین شناخت عالم طبیعت به کمک قوای حسی اتفاق می‌افتد ولی شناخت ماورای طبیعت با کمک عقل اتفاق می‌افتد؛ اما عقل در این ساحت تنها نیست و راه دل و کشف و شهود هم می‌تواند در حد خود معارفی از ماورای طبیعت را به انسان بشناساند. ازاین‌رو دل در تمام حیطه‌های عقل وارد می‌شود و معارفی را بیان می‌دارد. به همین سبب عقل و دل حقایقی را که به انسان انتقال می‌دهند، هم‌افق هستند و به یکدیگر یاری می‌رسانند (یزدان‌پناه، ۱۳۸۹: ۱۱۸). بنابراین نمی‌توان گفت که باید از اصول عقلایی خارج شد تا بتوان حقایقی را دریافت. علاوه‌بر این، گزاره‌هایی که انسان با آن‌ها مواجه است سه بخش دارند: عقل‌پذیر، عقل‌گریز و عقل‌ستیز. اعتقاد انسان به گزاره‌های عقل‌ستیز کاری نامعقول است، زیرا بطلان آن‌ها امری بدیهی و مشخص است، درحالی‌که این عرفان بارها تأکید می‌کند برای فهم جهان هستی باید عقل تعطیل شود. اما چرا نمی‌توان گفت که منظور او قضایای عقل‌گریزند؟ در پاسخ می‌گوییم که قبلاً مقدمات قضایای عقل‌گریز با استدلال عقلی ثابت شده است و اگر این گزاره‌ها از شخصی صادر شود که قبلاً حجیت و اعتبار سخنانش با دلایل متقن

ثابت شده، می‌توان به آن‌ها اعتماد کرد و از این‌رو آن‌ها را می‌توان حجت دانست (یوسفیان، ۱۳۹۱: ۲۴۱). اما در بحث حاضر، چنین امری محقق نشده و از اساس با عقل و خرد و اصول عقلانی مخالفت شده است.

۶. نتیجه‌گیری

عرفان سرخ‌پوستی‌ای که کاستاندا ارائه می‌دهد، از جمله عرفان‌های طبیعت‌گرایی است که توسط شخصی سرخ‌پوست از بومی‌های مکزیک به کاستاندا معرفی شده است. این عرفان رسیدن به حقیقت جهان و معرفت شهودی را مد نظر دارد و شخص با انجام اعمالی خاص می‌تواند به درک حقیقت جهان برسد. با بررسی آموزه‌های این مکتب عرفانی مشخص می‌شود که این عرفان اساساً مخالف عقل و خرد است بلکه خرد را مانعی برای رسیدن به معرفت می‌داند. چنین نگاهی نامعقول است، زیرا اولاً کسی که می‌خواهد وارد این عرفان شود نمی‌تواند معارف و آموزه‌های آن را صحت‌سنجی کند، چراکه این عرفان آموزه‌های خود را فراتر از عقل و خرد می‌داند که در این صورت به دلیل بی‌اعتبار دانستن عقل، نمی‌توان آن‌ها را در بوتۀ نقد قرار داد. دومین اشکال این عرفان عقل‌ستیز بودن آن است، به همین دلیل به دنبال تعطیل کردن عقل است و در این راه از داروهای توهم‌زا کمک می‌گیرد. سومین اشکال در حیطۀ عقل اینک این عرفان راه عقل و دل را دارای تعارض می‌داند، درحالی‌که براساس آنچه گفته شد، این دو راه معرفت در مقابل هم نیستند بلکه در کنار هم می‌توانند معارف را به انسان انتقال دهند؛ درنتیجه، می‌توان گفت این عرفان عقل‌ستیز و مخالف عقلانیت است و انسان را با وارد کردن به دنیای توهم، از دستیابی به حقیقت دور می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

1. Una Realidad Aarte (2013)
2. El arte De Ensoñar (2007)
3. Viaje a Ixtlán (2018)
4. Las Enseñansas De Don Juan (2013)
5. La Rueda Del Tiempo (2018)

منابع

- اسدپور، رضا. (۱۳۸۶). عرفان سرخ‌پوستی کارلوس کاستاندا. *اطلاعات حکمت و معرفت*، شماره ۲، ۵۵-۶۲.
- اشکوری فنائی، محمد. (۱۳۹۱). *فلسفه و عرفان اسلامی در رویارویی با چالش‌ها*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- پریدختان، زهرا. (۱۴۰۰). خرده خودکامگان و نقش آن در عرفان سرخ‌پوستی (با تأکید بر آراء کارلوس کاستاندا). *علوم انسانی و اسلامی در هزاره سوم*، ۳ (۱)، ۱-۱۳.
- جوادی‌آملی، عبدالله. (۱۳۹۱). *عرفان عملی در پرتو علم و حیانی*. قم: اسراء.
- حسن‌زاده، مهدی و اکبری چناری، علی. (۱۳۹۲). واکاوی عناصر ادیان ابتدایی در عرفان سرخ‌پوستی دون‌خوان. *پژوهشنامه ادیان*، شماره ۱۴، ۲۷-۴۴.
- حسین‌زاده، محمد. (۱۳۹۴). *منابع معرفت*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- حسین‌زاده، محمد. (۱۳۹۷). *جستاری فراگیر در ژرفای معرفت‌شناسی*. قم: انتشارات حکمت اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دار الشامیه.
- شریفی‌دوست، حمزه. (۱۳۹۰). *نیم‌نگاهی به عرفان سرخ‌پوستی*. قم: عصر آگاهی.
- ضیایی، سید عبدالحمید. (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی «فنا» و «نیروانا» در آموزه‌های بودا، کارلوس کاستاندا و مولانا. *پژوهشنامه ادب حماسی*، شماره ۹، ۲۵۸-۲۷۵.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ق). *القاموس المحيط*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۶۴[ب]). *دومین حلقه قدرت*. ترجمه مهراں کندری و مسعود کاظمی. تهران: فردوسی.
- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۶۴[ج]). *سفر به دیگر سو*. ترجمه دل‌آرا قهرمان. تهران: انتشارات فردوس.
- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۶۵). *هدیه عقاب*. ترجمه مهراں کندری و مسعود کاظمی. تهران: فردوسی.
- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۶۸[الف]). *آتش درون*. تهران: فردوس.
- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۶۸[ب]). *قدرت سکوت*. ترجمه مهراں کندری. تهران: فردوسی.
- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۷۳). *هنر خواب‌بینی*. ترجمه فرزاد همدانی. تهران: فردوس.
- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۷۷). *چرخ زمان*. ترجمه مهراں کندری. تهران: میترا.

کاستاندا، کارلوس. (۱۳۸۳). *خوانندگان بی کرانگی* (دفتر هرمنوتیک کاربردی). ترجمه محمدرضا چنگیز و فرهنگ زاجفروشها. تهران: بهجت.

کاستاندا، کارلوس. (۳۶۴ [الف]). *حقیقتی دیگر*. ترجمه ابراهیم مکلا. تهران: آگاه.

کیانی، محمدحسین. (۱۳۸۷). *سیروسلوک در تعالیم کارلوس کاستاندا. مطالعات اخلاق کاربردی*، شماره ۱۳ و ۱۴، ۲۷۸-۳۱۴.

کیانی، محمدحسین. (۱۴۰۰). *بررسی انتقادی نسبت معرفت و رویایی در اندیشه کارلوس کاستاندا. نشریه اندیشه دینی*، شماره ۸۰، ۹۲-۱۰۶.

مشکانی سبزواری، عبدالحسین. (۱۳۹۰). *آیین ساحری کارلوس کاستاندا: دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها*. تهران: جمهوری.

مصباح‌یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۲). *آموزش فلسفه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
مظاهری سیف، حمیدرضا. (۱۳۸۶). *مطالعه انتقادی پیرامون مکاتب عرفانی طبیعت‌گرا: عرفان سرخ‌پوستی*. مجله پگاه حوزه، شماره ۲۱۸.

مظاهری سیف، حمیدرضا. (۱۳۸۷). *جریان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مظاهری سیف، حمیدرضا. (۱۳۹۰). *مطالعه انتقادی عرفان سرخ‌پوستی*. قم: عصر آگاهی.

ملکیان، محمدباقر. (۱۳۸۶). *معنویت‌گرایی در جهان امروز*. معارف عقلی، شماره ۸، ۵-۱۰.

منصوری لاریجانی، اسماعیل. (۱۳۸۸). *عرفان اسلامی*. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

یزدان‌پناه، سید یدالله. (۱۳۸۹). *مبانی و اصول عرفان نظری*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

یوسفیان، حسن. (۱۳۹۱). *کلام جدید*. قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره).

Castaneda, C. (1991). *A Separate of reality*. New York: Simon and Schuster

Castaneda, C. (2013). *Una Realidad Aarte*. España: Fondo De Cultura Economica.

Castaneda, C. (2007). *El arte De Ensoñar*. España: Gaia Ediciones.

Castaneda, C. (2018). *Viaje a Ixtlán*. España: Fondo De Cultura Economica.

Castaneda, C. (2013). *las Enseñanzas De Don Juan*. España: Fondo De Cultura Economica.

Castaneda, C. (2018). *La Rueda Del Tiempo*. España: Gaia Ediciones.

The Status of Reason and the Critique of Anti-Rationalism in Carlos Castaneda's Mysticism

Amir Pazhouhandeh

PhD Candidate in Islamic Theology (Kalām), Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran (Corresponding Author); Email: apn.m1372@gmail.com

Davud Fazel Falavarjani

Co-Author: Faculty Member, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran; Email: mdfazel20@chmail.com

Received: 17/05/2025

Accepted: 26/09/2025

Introduction

Contemporary nature-centered mysticisms, such as the Native American mysticism of Carlos Castaneda, are formed with a focus on connection with the force of nature and without reliance on divine teachings. A prominent feature of this mysticism is its hostile stance toward rationality. While in Islamic mysticism, teachings are supra-rational and reason is not suspended in the advanced stages of the path, Castaneda's teachings appear to be based on fundamental anti-rationalism. This position has dangerous epistemological consequences. The aim of this article is to analyze the place and role of reason in Castaneda's intellectual system and critique it based on Islamic foundations. This research has been conducted using a **critical-analytical method** through the study of Castaneda's primary works (such as *The Teachings of Don Juan*, *The Power of Silence*) and within the framework of Islamic thought.

Components of Castaneda's Native American Mysticism

This mysticism has a unique conceptual system. The "**nagual**" is a guide and master with extraordinary energy who serves as a conduit between the seeker and "**Intent**." "**Intent**" is the boundless force of existence and the source of peace and knowledge; by connecting with it, one attains perception ("seeing"). "**Spirit**" is an indescribable force that sustains the world and may use trickery to guide the seeker. The ultimate goal is to achieve "**sorcery**," which is the ability to see the "essence of the world" (filaments of energy) and connect with its ultimate source, the "**Eagle**." The Eagle is the inconceivable source of all energy, determines the fate of beings, and cannot be pleaded with for mercy.

The Nature, Purpose, and Place of Reason in Castaneda's Mysticism

In this mysticism, **reason** is equated with "thinking" – a descriptive system based on past cultural agreements that only reveals appearances and is the main obstacle to perceiving the "essence" of the world. In contrast, "**seeing**" as immediate, unmediated perception is the goal of the path. Therefore, the place of reason is completely negative and marginal, and as an obstacle to the path, it must be suspended. The practical strategies for this anti-rationalism are:

- **Use of Hallucinogenic Plants:** Plants like peyote and mushrooms are considered "teachers" and personal "allies," serving as means to acquire knowledge and suspend ordinary reason.
- **Controlled Folly:** Achieving a state where nothing in the world matters, thereby eliminating the need for reasoning and judgment.
- **Acting from the Heart:** Emphasis on action without thought, guided solely by the heart, so that thought before or after action has no place.
- **Trickery:** Legitimizing the use of deception by the nagual (master) and the spirit to guide the seeker, indicating the invalidity of intellectual honesty.

Examination and Analysis of Castaneda's Native American Mysticism (Critiques)

The main critiques of this mysticism stem from the consequences of its fundamental rejection of reason:

1. **Lack of a Criterion for Validation:** By suspending reason, any mystical claim (which primarily stems from drug-induced illusions) is placed beyond critique and evaluation. This mysticism offers no criterion to distinguish real discovery from imagination.
2. **Confrontation with Reason and Intellect:** Instead of demonstrating the complementary nature of sources of knowledge (such as reason and intuition), this mysticism places them in inherent opposition and introduces reason as the enemy of true knowledge.
3. **Suspending Reason and Promoting Illusion:** Relying on drugs to acquire "knowledge" not only fails to create true knowledge but, by damaging the perceptual apparatus, traps the individual in illusions and ultimately leads to absolute skepticism.
4. **Artificial Conflict between Reason and Heart:** Creating a false dichotomy between reason and heart, whereas in the Islamic perspective, the two complement each other. Reason can prepare the groundwork for the path and regulate the results of intuition.

Conclusion

The examination of Castaneda's teachings shows that his Native American mysticism is **inherently anti-rational**. In this system, reason is targeted as the enemy of the path using dangerous tools like drugs and the promotion of ethical irresponsibility. This approach has three fundamental flaws: First, by rejecting reason, it removes any possibility of evaluating mystical experiences. Second, by creating a false dichotomy, it deprives humans of harmoniously utilizing their cognitive faculties. Third, by relying on illusion, it distances the individual from reality and leads them into skepticism. Therefore, this mysticism not only fails to open a path to truth but, by denying the criteria of cognition, provides a platform for misguidance.

Keywords: Reason, Native American Mysticism, Anti-Rationalism, Carlos Castaneda, Mystical Critique.